باسمه تعالی

موضوع

رشد روانشناختی کودکان 7 تا 11 سال(کلاس چهارم ابتدایی)

بر اساس الگوی شناختی پیاژه

استاد گرامی

امیر اژدریان

تهیه کننده

علی عاقبتی

زمستان94

در دوره سوم کودکی، که دوره نوباوگی یا دوره ی دبستانی نامیده می شود، کودک وارد دبستان می شود و آموزش رسمی او آغاز می شود.
کودک در این دوره ی از رشد ذهنی سریعی برخوردار است و کم کم با آموزش، خواندن و نوشتن و حساب کردن را فرا گرفته و به جهان وسیعتری گام می گذارد.
دراین دوره، رشد بدنی کودک از دوره های قبلی کندتر صورت می پذیرد. کودک در این دوره، حالتی و عملکردی منطقی تر به خود می گیرد و متانت و وقار بیشتر نشان می دهد. تصویر روشن تری از خود دارد و موقعیت خود را در محیط پیرامون بهتر درک می کند و تا حدی شبیه بزرگسالان عمل می کند. دوست دارد با افراد بیشتر رابطه داشته باشد، سعی می کند از وابستگی اش نسبت به دیگران بکاهد و استقلال بیشتری داشته باشد. همسالان و همکلاسی ها در کودک تأثیر می گذارند و او سعی می کند وقت بیشتری را با آنها سپری کند. به بازی با همسالان اهمیت خاصی می گذارد. از رشد اجتماعی نسبتاً خوبی برخوردار می شود، شخصیت وی در ارتباط با دیگران شکل می گیرد و روابط اجتماعی اش توسعه می یابد. با دنیای محسوسات بیشتر رابطه برقرار می کند و ادراکش از مسایل اجتماعی و ملموس عمیق تر می شود. در این دوره، کودک به حقایق تلخ و شیرین زندگی پی می برد و می تواند واقعیات زندگی را قبول کند. کودک کارآیی بیشتری کسب می کند به نظافت و خودآرایی علاقه نشان می دهد و دوست دارد مورد قبول دیگران قرار گیرد.

1-رشد جسمانی و شناختی

در این دوره، رشد قد و وزن کودک کندتر از دوره های قبلی می باشد. کودک از جوش و خروش و سبکسری گذشته کم می کند. در این دوران رشد استخوان و جثه یک دختر 6ساله، به اندازه رشد یک پسر 7 ساله است. پسران کمی از دختران وزن بیشتری دارند ولی از 11 سالگی این ریتم به هم می خورد.
از نقاشی های ابتکاری، کودک لذت می برد و سعی می کند اشیاء مورد علاقه اش را بزرگتر و زیباتر نقاشی کند. در این دوره، فعالیت های کودکان شباهت و یکسانی زیادی نسبت به هم دارند. به بازی های پرجنب و جوش علاقه نشان داده و سعی می کند با همسالان خود ارتباط نزدیکی برقرار کند. کودکان این دوره، تفاوت های فردی بارزی دارند و هر کودک دارای فیزیولوژی خاص خود می باشد و مطابق با طرح رشد خود پیشرفت می کند. در این دوره، احتمال پوسیدگی دندان ها و پیدایش بیماری ها و انواع حساسیت در کودک افزایش می یابد. شکل اندام های بدن کودک و همین طور بسیاری از حرکاتش، همانند بزرگسالان می شود. علائم بدنی قبل از بلوغ، در این دوران کم کم در کودک هویدا می شود. رشد قد، آن ثبات سال های قبلی را ندارد. در این دوران- مخصوصاً از سن 8سالگی به بعد-قد دختران کمی از پسران هم سن بلندتر می شود، دستها و چشمها هماهنگی بیشتری برای نوشتن حاصل می کنند و کودک به تدریج به خطهای غیرکتابی آشنایی می یابد و به مرور به سریع نویسی عادت کرده و به زیبایی خط اهمیت می دهد. در این دوران، کودک با نقاشی احساسات، تخیلات و بسیاری از علایق خود را مطرح می کند. کودک، گرایش به فعالیت و تحرک بیشتری پیدا می کند(مخصوصاً از ده سالگی به بعد) و سعی می کند مشکلات خود را به دست خویش حل کند. رفاه و آسایش او تحت تأثیر خصوصیات ساختمانی بدن کودک قرار دارد و مدل های جسمانی وی ایده آلی و دارای خصوصیات جسمانی بارزی هستند و هماهنگی بیشتری بین عضلات دست و چشم برای نوشتن حاصل می شود. تفاوت در اندام دختران و پسران، نسبت به سن های قبل از ده سالگی بارزتر است. هرچند رشد کودک بیشتر به وراثت بستگی دارد ولی عواملی مثل، غذا، استراحت، بهداشت، خانواده در روند رشد دخیل می باشند. سلامت جسمی در سازگاری عاطفی و اجتماعی کودک اثر زیادی دارد.

2-رشد و پرورش عقلانی

رشد عقلی دراین دوره، به سرعت به سمت تکامل بیشتر ادامه می یابد. کودک به تدریج می فهمد که با اندیشیدن و آزمایش و خطا، می توان مشکلات را حل کرد. می تواند موقعیتهای مختلف را به هم ربط دهد و با هم تلفیق کند. رفتارش تا اندازه ای شباهت به بزرگسالان می یابد و مقاومتش در مقابل تلقین همچنان کم می باشد. به سرعت نام اشیاء قابل لمس و عینی را آموخته و تجربیات حاصله را سازماندهی می کند. افزایش مفاهیم و تعمیم آن، بر اساس عینیات استوار می شود و خواندن، نوشتن و حساب کردن، به این تعمیم کمک کرده و با مفاهیم بیشتری او را آشنا می کند. استعدادهای مختلف وی شکوفا می شود، مخصوصاً در زمینه مسایل سمعی و بصری و حرکتی. در سن ده سالگی، رشد کیفی او سریعتر می شود. تصویر روشن تری از خویشتن و مقام و موقعیت خود درک می کند و تفکر بیشتری در این زمینه ها از خود بروز می دهد. با مفاهیم گسترده تر و بیشتری آشنایی می یابد. اشیاء را می تواند براساس سن، جنس، شکل، اندازه و... طبقه بندی کند و از موارد استفاده از آنها آگاهی کسب کرده و مهارت پیدا می کند. در این سن موقعیت خانوادگی در وی تأثیر به سزایی دارد، مخصوصاً در رشد و افزایش بهره ی هوشی وی نقش زیادی خواهد داشت. مشاهدات عینیات و تجربیات ملموس، وی را در علت یابی مسایل کمک می کند و به مفاهیم پی می برد، به درک بهتری از کمیت و کیفیت می رسد، به طبیعت علاقمند می شود و به زیبائی اهمیت خاصی می دهد. جهات اصلی را تشخیص می دهد و به تفکر انتزاعی می رسد و توان آن را دارا می باشد که در نبود اشیاء، در مورد آنها بیندیشد و تفکر کند. کودک در 12 سالگی، نیرویش در تجسم فضایی و درک روابط عددی خلاقیت بیشتری پیدا می کند و می تواند اشیاء را از نظر خصوصیاتی که کمتر نمایان است، طبقه بندی و رتبه بندی کند. قوه حافظه و درک وی از حقیقی بودن یا غیر حقیقی بودن چیزی، بیشتر شده و توجهش به این موارد بیشتر می شود.
هرگاه آنان را بطور منطقی و شایسته راهنمایی کنند، در تفکر منطقی پیشرفت قابل ملاحظه ای می کنند. در این دوره، آهنگ رشد عقلی و اندیشه و استدلال از مراحل پیشین عمیق تر و سریعتر می باشد و کودک می تواند جزئیات و ویژگیهای مختلف مفاهیم و اشیاء را درک کند. در این سال ها، وی به درک بهتر و بارزتری از علت و معلول مسایل دست می یابد. مفهوم زمان را عمیق تر درک کرده و جهات فرعی و اصلی را به تدریج فرا می گیرد. به زیبایی و دلربایی علاقه زیادی نشان می دهد و درک وی در این مورد، به سمت معیارهای بزرگسالان سیر می کند. دوست دارد اطلاعات بیشتری راجع به اشیاء و مسایل مختلف به دست آورد و آنها را طبقه بندی کند. در این زمان، هر چه کودک با راهنمایی و آموزش با پدیده ها آشنایی بیشتری پیدا کند، احتمال پاسخگویی معقول تر و بهتر به مسایل گوناگون افزایش یافته و به رشد کیفی کودک کمک مؤثری می کند.
کودک در این دوران، می تواند هر لحظه به نقطه آغازین برگردد و عملکردهای آگاهانه داشته و با تشکیل فرضیات، به پیش بینی عملکرد خود و دیگران بپردازد و با استفاده از این عملکرد خود، کارها را به خوبی انجام داده و از اشتباه خود بکاهد.

3-رشد و پرورش عاطفی

اضطراب و نگرانی کودک در این دوران بیشتر می شود، زیرا به توجه همسالان، والدین و معلمان نسبت به خود اهمیت می دهد و دوست دارد مورد پذیرش آنها قرار گیرد. نسبت به سنین گذشته، از متانت و خویشتن داری بیشتری برخوردار است. رنج و شادی می تواند در تحریک عواطف او مؤثر باشد. در برابر خشم و ترس، واکنش های دفاعی داشته و رفتارهایش بیشتر جنبه بدنی و حرکتی دارد. اختلاف خانوادگی یا جدایی والدین، در عواطف او تأثیر بسیار بدی می گذارد و از رابطه عمیق خانوادگی بسیار تأثیر می گیرد. دوست دارد که همه چیز را بدست آورد و از دست دادن چیزی در او ایجاد خشم و تنفر می کند. خشم و نفرت خود را به صورت مکانیسم های مختلفی مخصوصاً به صورت قهر و آشتی نشان می دهد. تا اندازه ای از روی چهره و عملکرد آنها، حالت خشم، محبت، نگرانی و خوشحالی را می توان درک کرد. دوست دارد به هدف خود زود برسد و موانع موجود بر سر راه رسیدن به هدفش او را به خشم می آورد. به مهر و محبت والدین و دیگران محتاج است و این مهر و محبت به وی پویایی و انرژی می دهد. موفقیت و پیروزی را دوست دارد، آرزو می کند که همیشه روزگار بر وفق مراد وی باشد. فکر جدایی از پدر و مادر، او را به هراس می اندازد، دوست دارد که همیشه با آنها باشد. پذیرفته شدن در جمع دوستان و همبازی ها و عدم پذیرش عاطفی از طرف والدین، در او ایجاد اختلال شدید عاطفی می کند.
در دوره ده سالگی به بعد، واقعیت مرگ را بهتر حس می کند و به حتمی بودن آن پی می برد. بیشتر مواقع از والدین خود اظهار رضایت می کند و بیشتر اهل عمل و حقیقت می باشد. درون گرایی و تفکر، یکی از ویژگیهای بارز این دوره از زندگی کودک است.
در تعبیر و تفسیر عواطف و انفعالات، آینده را تا حدی در نظر می گیرد. اگر کودک احساس خجالت و کمروئی کند، خود را کنار می کشد و از همسالان و جمع جدا می شود. حالات هیجانی، مثل، خشم، ترس در او پایدارتر از سنین گذشته است و چند دقیقه ای دوام می یابد. پرخاشگری و تعارض وی با دیگران، بیشتر جنبه زبانی و لفظی دارد. دوست دارد در غم و شادی دیگران شریک باشد، مخصوصاً در ناراحتی با دیگران همدردی می کند و توقع دارد دیگران نیز چنین باشند. از معلم و رفتار کودکان هم سن و سال خود، تأثیر می گیرد. دوست دارد که هیچ وقت موقعیت چیزهایی که مورد علاقه وی است، به خطر نیافتد و از این بابت نگرانی ابراز می دارد، مخصوصاً اگر گروه یا دسته ای مورد علاقه وی باشند، به خطر افتادن آنها، او را به خشم و اضطراب دچار می کند. از آینده نامعلوم و ناموفق می ترسد و دوست دارد بداند که در آینده چه اتفاقی می افتد. به هنر علاقمند است و دوست دارد احساسات و عواطف شخصی خود را بیان کند و معمولاً سلیقه ها و خلاقیت وی در نقاشی، خط و کارهای هنری مشخص می شود.

4-رشد و پرورش اجتماعی

کودک در این دوران، کم کم درک می کند چه کسی است و چه موقعیت و مقامی در جامعه دارد. دگرگونی های فراوانی در او ایجاد می شود. این دوران از نظر اجتماعی شدن کودک و شکل دادن به رفتارهای بهنجار او دوره مهمی محسوب می شود. روابط اجتماعی کودک، به مرور وسیعتر و عمیق تر از مراحل قبلی می شود. دوستان کودک می توانند نقش مهمی در اجتماعی شدن او بازی کنند. در این دوران کودک بیشتر در انتخاب دوست به ظاهر اهمیت می دهد و جنسیت همبازی را در نظر نمی گیرد. شخصیت او تغییر شکل می دهد و خطوط اصلی شخصیت وی نمایان می شود. محرومیت و کمبود محبت در این دوره، باعث می شود که اختلال و ناسازگاری رفتاری در کودک به وجود آید. روابط اجتماعی کودک تا 8سالگی گسترش زیادی ندارد و دوستی هایش پایدار نمی باشد. روح رقابت و تعادل در کودک دیده می شود و سعی می کند که به صورت انفرادی به موفقیت دست یابد. دیگران را درک می کند و توقعات و انتظارات آنها را می فهمد. آزادی و وابستگی و همین طور فرمانبرداری و طغیان وی یکدست و یکنواخت نمی باشد و در نوسان است. دوست دارد با بچه های دیگر باشد و روابط اجتماعی خود را گسترش می دهد. دوست دارد در گروهها و انجمنهای جمعی وارد شود آن را نشانه ی پیشرفت خود می داند.
از سال یازدهم به بعد، کودک سعی می کند دوستان همجنس انتخاب کند. به همسالان و همکلاسان خود و همین طور به کسانی که نظم و نظافت را رعایت می کنند، احترام می گذارد و آنها را ملاک شخصی خود قرار می دهد. دوست دارد مورد پذیرش گروه های اجتماعی و دوستان قرار گیرد و این امر باعث آرامش روحی و روانی وی می شود. به عدالت اهمیت می دهد و رفتار و عملکرد ناعادلانه، وی را ناراحت می کند. به کارهای گروهی بهای خاصی می دهد و به خود مختاری و استقلال خود اهمیت و اولویت می دهد. با دشواری ها و ناکامی ها مبارزه می کند و با آنها روبرو می شود. دراین دوران، امنیت و آرامش در موفقیت وی در مبارزه با ناکامی مؤثر است. به مهارتهای بدنی اهمیت می دهد و دوست دارد با قدرت بدنی در بین همسالان جایی هم برای خود باز کرده و محبوبیت کسب کند و مورد پذیرش قرار گیرد. عواطف و احساست جمعی را درک می کند و به ارزشهای انسانی مانند؛ عدالت، پاکی، صداقت و... احترام می گذارد و آنها را درک می کند. به منافع گروه ارجعیت می دهد. رابطه معلم با کودک در این دوران، نقش بسیار مهمی در یادگیری و سازگاری کودک دارد و موجب رشد و تکامل او می شود. مادر و خانواده، در رشد اجتماعی وی نقش سرنوشت سازی می توانند داشته باشند. همانند سازی های کودک در اجتماعی شدنش نقش مهمی دارد. کودک در انتخاب دوست، کسانی را برمی گزیند که بتواند راحت تر و بهتر با آنها ارتباط برقرار کند. چنانکه در این دوره، رفتار اطرافیان نزدیک- مخصوصاً والدین- با ارزش های کودک متفاوت و مخالف باشد، کودک دچار تعارض می شود و برای حل آن، به دوستان پناه می برد. کودک از آموخته ها و تجربیاتش در ارتباط با دیگران استفاده می کند.

رشد اخلاقی

نهادهای مختلف همچون؛ خانواده، مدرسه، نهادهای مذهبی و... قواعد اخلاقی را که بر اساس اصول عدالت و در نظرگرفتن حقوق دیگران قرار دارد، به کودک آموزش می دهند. پژوهشگران ابتدا علاقمند بودند ببینند کودکان چطور میلی درونی برای پیروی از قواعد اخلاقی جامعه پیدا می کنند و چه انگیزه هایی آنان را وادار به پیروی از این قواعد می کند، در این بررسی، غالباً این مسئله را نادیده می گرفتند که کودک ممکن است مایل باشد که از قواعد اخلاقی پیروی کند، ولی درک آنها، با درک بزرگسالان تفاوت دارد. اولین کسی که به طور تجربی و براساس روان شناسی رشد، ذهن و رفتار اخلاقی انسان را مورد بررسی قرار داد و از طریق بررسی تغییرات رشدی در شناخت یا قضاوتهای کودک درباره موضوعات گوناگون اخلاقی تحقیق کرد«پیاژه»(1)بود او باعث شد که زمینه تحقیقات و بررسی های بعدی، فراهم آید.
بطور کلی یکی از جنبه های مهم رشد، درک ارزشهای حاکم بر جامعه و تطبیق رفتارها براساس آن ارزشها توسط فرد می باشد. مفهوم گوناگونی که کودک در زمینه های مختلف در ذهن دارد با افزایش سن به گونه ای بسیار جالب تغییر می یابد. توانایی داوری در مسایل اخلاقی، بستگی به رشد شناختی کودک دارد. کودک بزرگتر؛ بهتر و راحتر از کودک کوچکتر، قادر است که مفاهیم انتزاعی را تشخیص دهد و درک و استنباطی درباره روابط اجتماعی داشته باشد. رفتار اخلاقی در کودکان، علاوه بر میزان درک آنها از مسایل اخلاقی به عوامل گوناگون دیگری نیز بستگی دارد. برای آشنایی بیشتر با رشد اخلاقی، در کودک، به دو نظریه عمده می پردازیم: نظریه «پیاژه» و نظریه «کهلبرگ»(2):
الف)نظریه پیاژه: پیاژه برای بررسی اندیشه های اخلاقی در کودکان، معتقد بود بایستی دید که کودک در مورد مسائلی همچون؛ قانون شکنی و اعمال خلاف چه می اندیشد و داوری او چگونه است. برای همین منظور، از روش مصاحبه استفاده کرده و از آنان در مورد موضوعات اخلاقی یا اخلاق شخصیتهای داستانی که به کودکان می داد، سئوالاتی می پرسید. برای مثال پیاژه چنین سئوالاتی می کرد: چرا نبایستی در بازی تقلب کرد؟ یا اینکه با طرح داستانی برای کودک، سئوالاتی از متن آن داستان از کودک می کرد.
پیاژه پس از بررسی های متعدد، به این نتیجه رسید که استنباط کودک از عدالت، از سن 5 سالگی تا 12 سالگی از واقع گرایی اخلاقی (3) به نسبی گرایی اخلاقی می رسد. واقع گرایی اخلاقی، مفهومی خشک و بدون انعطاف از درست و نادرست می باشد و نسبی گرایی اخلاقی بر این عقیده استوار است که همه در مقابل عدالت حقوقی برابر دارند. پیاژه اعتقاد داشت دنیای بازی بچه ها و تعامل با همسالان؛ عرصه و زمینه مهمی است که در آن تفکر و اندیشه اخلاقی کودکان، شکل پیدا می کند. پیاژه اعتقاد دارد که کودکان کمتر از 7 سال، دلیل و ارتکاب جرم را نادیده گرفته و شناخت آنها محدود می باشد و به همین خاطر، قانونها و آئینهای بشری را همچون قوانین طبیعی ثابت و تغییرناپذیر می شمارند (واقع گرایی اخلاقی). اما به نظر پیاژه، کودک علاوه بر جنبه محسوس رخدادها، به عوامل درونی آنها نیز توجه می کند. همین طور کودک پس از 8 سالگی، توان آن را می یابد که انتظارات دیگران را فهمیده و به آن پاسخ دهد. این احساس بر اثر تعامل با محیط همسالان به وجود می آید.
ب)-نظریه کهلبرگ: سه دهه بعد از انتشار نظر پیاژه در مورد رشد اخلاقی در کودکان، کهلبرگ و همکارانش کار پیاژه را دنبال کرده و گسترش دادند. کهلبرگ نیز همچون پیاژه، برای دلایلی که افراد جهت انجام یا ترک عمل و رفتار ارائه می دهند، بیشتر اهمیت قایل بود تا به رفتار اخلاقی آنها، به دلیل اینکه آنها اعتقاد داشتند، مطالعه افراد و رفتار آنها چیزی درباره ی تکامل اخلاقی آنها ارائه نمی دهند. چون احتمال دارد بزرگسال و کودک، هر دو یک عمل اخلاقی را انجام دهند، اما رشد اخلاقی آنها در یک سطح قرار نداشته باشد. کهلبرگ و همکارانش، به تعدادی از نوجوانان و کودکان معماها و سئوالات اخلاقی دادند و از آنها خواستند که درباره ی آن معماها قضاوتهایی بکنند. کهلبرگ پس از بررسی و تحلیل پاسخ های داده شده توسط این کودکان و نوجوانان، سه سطح قضاوت اخلاقی را مطرح کرد که هریک به دو مرحله دیگر تقسیم می شوند.
یکی از معروفترین معماها درباره ی مردی است به نام «هاینز»(4) که زنش در حال مردن است. در یکی از کشورهای اروپایی، خانمی بر اثر بیماری شدید در شرف مرگ قرار داشت. اما دارویی وجود داشت که به نظر پزشکان، می توانست جان آن خانم را از مرگ برهاند و این دارو توسط داروسازی که در همان شهر زندگی می کرد، ساخته شده بود. سازنده دارو جمعاً 200دلار برای ساختن دارو خرج کرده بود، اما مقدار کمی از آن را به مبلغ 200 دلار می فروخت. «هاینز»سعی کرد از دیگران پول برای خرید دارو قرض بگیرد او برای این کار، از هر کسی که می شناخت تقاضا کرد تا پولی به وی قرض دهند. اما از این راه، او حتی نتوانست نصف پول مورد نیاز را جمع آوری کند. وی مجبور شد سازنده دارو را از مشکلاتش باخبر کند و از او خواهش کند که یا دارو را ارزانتر بفروشد و یا پول آن را بعداً دریافت دارد، اما داروساز از دادن دارو به او خودداری کرد و گفت: به جهنم که زنت دارد می میرد! من دارو ساخته ام که از قبال آن پول درآورم. هاینز دست آخر مجبور شد به مغازه ی داروساز دستبرد بزند و دارو را بدزد.
سپس از آزمایش شونده سئوال می شود، آیا هاینز می بایستی به چنین عملی دست می زد؟
این کار درست بوده یا غلط، چرا؟
سه سطحی که کهلبرگ مطرح کرد عبارت است از: سطح اول: اخلاق پیش عرفی/سطح دوم: اخلاق عرفی/سطح سوم: اخلاق. پس عرفی، که هر یک از این سطوح، خود شامل 2 مرحله می باشند.
سطح اول: اخلاق پیش عرفی، شامل مرحله 1 و 2 می باشد. کودکان در مورد درست و نادرست، برحسب عواقب اعمال قضاوت می کنند. در مرحله 1 تعریف کودک از درست و نادرست بر این اساس استوار است که شخص باید از قواعد پیروی کند تا تنبیه نشود. در مرحله 2 رابطه متقابلی ایجاد می شود. هر کس بایستی کاری انجام دهد تا اینکه نیازهای خویش را برآورده کند و بگذارد که دیگری هم همین کار را انجام دهد و انجام دادن آنچه عادلانه است، مبادله ای برابر را ایجاد می کند. در مرحله 2، فرد از مفاهیم درست و نادرست درک مثبت تری دارد، ولی هنوز برای نیازهای فوری خود اولویت قایل است. ویژگی های فرد در این مرحله، لذت پرستی است و اگر نسبت به مقررات اخلاقی خاصی تسلیم می شود، به خاطر پاداش و منافعی است که برایش به ارمغان می آورد. در این دو مرحله، ذهن کودک قادر به درک مفاهیم مجرد مانند؛ قانون، گروه و... نمی باشد و ادراکات کودک جزئی و در مورد وقایع و افرادی خاص می باشد.
سطح دوم: اخلاق عرفی، شامل مرحله 3 و 4 می باشد. در مرحله ی سوم، کودک ابتداء سعی می کند که به چشم شما و دیگران، خوب جلوه کند که این به معنای داشتن انگیزه های خوب و توجه نشان دادن به دیگران است. در این مرحله، فرد می تواند از تفاوت میان آداب و رسوم اجتماعی و ارزشهای اخلاقی و از نسبی بودن ارزشهای فردی و عقاید شخصی، آگاهی یابد و تأکید زیادی بر تمکین گروهی دارد. در این مرحله، فرد می خواهد خوب باشد تا دیگران تاییدش کنند. درست و نادرست در این مرحله، بستگی به ارزشهای شخصی داشته و در نتیجه در این مرحله، بر رعایت قوانین و مقررات اجتماعی تأکید می کند ولی با این حال، قوانین انعطاف پذیرند و از جزمیت و تغییرناپذیری قبلی، خبری نمی باشد. در مرحله چهارم، دیدگاه اجتماعی برهمه چیز تقدم دارد. کودک ضمن هماهنگ شدن با نظم اجتماعی، از آن حمایت می کند و در جهت توجیه آن کوشش می کند. در این مرحله رفتار خوب، رفتاری است که موجب شود دیگران احساس خوشحالی کنند و تحسین آنها را برای فرد به همراه داشته باشد. داوری اخلاقی در این مرحله معنی پیدا می کند و احیاناً بر اساس نیت عمل کننده، انجام می پذیرد.
سطح سوم: اخلاق پس عرفی، شامل مرحله 5 و6 می باشد. در مرحله پنجم شخص به لزوم مقررات اجتماعی و نقش گروههای مختلف واقف می شود. در این مرحله، شخص اعمال خود را برطبق اصولی که همگان برای سعادت و بهروزی جامعه الزامی می دانند، هدایت می کند. از اصول و قوانین پیروی می کند تا احترام خود را حفظ کند. در این دوره نیت خصوصی افراد، دیگر کفایت نمی کند، به همین سبب همه بایستی از قانون تبعیت کنند تا نظم اجتماعی پابرجا باشد. و قانون، تضمین رعایت حقوق مردم تلقی می شود. در این مرحله، اخلاق مبتنی بر احترام به قدرت مافوق، مقررات ثابت و رعایت نظم اجتماعی می باشد. در مرحله ششم، شخص اعمال خود را بر طبق اصولی که خود انتخاب کرده، هدایت می کند. اصولی که معمولاً در آنها برابری، عدالت، شجاعت، وفاداری و... ارزش تلقی می شوند، از اصول پیروی می کند تا مجبور به سرزنش خویش نباشد. نهایت رشد اخلاقی فرد در این مرحله است. وی آزادانه کلیه اصولی که انسانی می داند را به اجرا درمی آورد، هرچند برخلاف منافع و مصالح و ارزش های آن جامعه باشد. در این مرحله، درست و نادرست بر اساس تصمیمات خودآگاهانه فرد و بر اساس اصول اخلاقی جهانی تعریف می شود.

رشد شخصیت

واژه ی «شخصیت »(5)معانی گوناگونی را در بردارد. اما روان شناسان در بحث از شخصیت، بیش از هر چیز به تفاوتهای فردی توجه می کنند یعنی خصوصیاتی که یک فرد را از فرد دیگر متمایز می سازد.
در فرهنگها و مکاتب مختلف، تعاریف گوناگونی از شخصیت شده که چند تعریف را در اینجا ذکر می کنیم:
• «شخصیت عبارت است از خصایل و ماهیت کل وجود انسانی که شامل تمامی استعدادهای مثبت و منفی است».
• «شخصیت، الگوهای معینی از رفتار و شیوه های تفکر است که چگونگی سازگاری فرد را با محیط تعیین می کنند.»
• «شخصیت عبارت از خصوصیاتی است که در یک طرح یا کل وحدت پیدا کرده و شکل گرفته است. این خصوصیات در رفتار فرد ظاهر می شود. با اینکه این خصوصیات طرح رفتار فرد را تا حدی ثابت و قابل پیش بینی می سازد، معذلک شخصیت فرد قابل تغییر و تکامل است».
• «شخصیت، کلیت هر فردی است که درآن کلیه نفسانیات مانند هوش و تمام استعدادها، مهارتها، طرز رفتار و بروز واکنش و حالات مختلف در شرایط متفاوت و کلیه مسائل مربوط به بدن مانند؛ قد، وزن، گنجایش شش ها، حتی شکل صورت، رنگ چشمان و غیره به حساب می آیند و منظور می شوند».
• «شخصیت مجموعه ای از جنبه های بدنی، عادات، تمایلات، حالات، افکار، نظریات، استعدادها و رفتارهایی است که در فرد به صورت خصوصیات و صفاتی نسبتاً ثابت و پایدار درآمده و به صورت یک کل و واحد عمل می کند».
کودک همراه با یک سلسله ظرفیتهای بالقوه به دنیا می آید. خصوصیات جسمانی مانند؛ رنگ مو و چشم، ریخت بدنی و شکل بینی انسان، اساساً در هنگام بسته شدن نطقه تعیین می شود. هوش و بعضی استعدادهای خاص مانند؛ استعداد موسیقی و هنر نیز تا حدی به وراثت بستگی دارد. در پژوهشی که با نوزادان، چند دقیقه پس از تولد آنان صورت گرفت، از لحاظ خصوصیاتی مانند؛ میزان فعالیت، سازگاری با تغییرات محیط، فراخنای توجه و خلق و خوی کلی، تفاوتهای پایایی بین آنان مشاهده شد. ممکن است نوزادی طبعاً فعال بوده، توجهش به آسانی از امری منحرف شود و مایل به پذیرش اشیاء و افراد جدید باشد. یک نوزاد دیگر ممکن است اغلب اوقات ساکت بوده، در انجام فعالیتها تمرکز زیاد نشان دهد و از هر وضع جدید هراسان شود. این خصوصیات آغازین خلق و خو در بسیاری از کودکان که مدت بیست سال رشد آنان مورد مطالعه ی پیگیر قرار داشت، پایدار مانده است (توماس (6) و چس(7)، 1977). در رشد و پرورش کودک سه عامل از همان ابتداء مؤثرند.
1)-فطرت و غریزه: که انسان در میلیونها سال موجودیت و سیر تکاملی خود، ساخته و ذخیره کرده است و از طریق ژنها و مطابق قوانین توارث به نوزاد منتقل می کند.
2)-تجربیات: از کلیه تجربیات انفرادی و ساده و پیچیده ای که نوزاد از لحظه تولد، تا لحظه مرگ کسب خواهد کرد.
3)-تعلیم و تربیت: که توسط آن قسمتی از نتایج فرهنگ و تمدن بشر به فرزند انسان منتقل می شود.
انسان از بدو تولد نه تنها احتیاج مبرمی به نگهداری و حمایت بسیار دقیق دارد، بلکه به آموزش و پرورش طولانی نیازمند است. کودکان بالقوه استعدادهای فراوانی دارند که تاکنون از نظر روان شناسان پوشیده مانده است. تجربه نشان داده که کودکانی چند روزه حتی می توانند به راحتی در استخر شنا کنند و حتی واکنش های شعور آمیز از خود بروز دهند. بنابراین برای آنکه کودک خود را به بهترین شکل تربیت کنیم محیط اطرافش را به خوبی برای رشد و پرورش او مهیا کنیم و تا جای ممکن از همه نظر پاک و منزه باشد.
در کودکستان، دبستان، مدرسه راهنمایی و... معلم و مربی وظیفه دارند متناسب با مقتضیات سنی و فردی کودکان، عناصر اساسی فرهنگی را به آنان انتقال دهند و به کودک و نوجوان در ساختن منش و خلق و شخصیت خویش کمک کنند.
خانواده و مدرسه بایستی محیطی باشد که کودکان در آنجا وظیفه شناسی، دقت، درستکاری و بسیاری از خصوصیات و خصلت های مثبت را فرا بگیرند.
والدین و مربیان با تسلط به علم روان شناسی کودک، باید به احساس کودکانه کودک بهاء بدهند و تا جایی که امکان دارد در جهت رشد و شکوفایی او قدم بردارند.
کودک چند هفته بعد از تولد شروع به تقلید می کند و از راه تقلید کارهای بی شماری را می آموزد و خود را با موقعیتهای گوناگون وفق می دهد. آموختن زبان و ارضاء نیاز به استقلال نیز از راه کمک گیری از حس تقلید در کودک شکل می گیرد. در این سن والدین بایستی الگوهای مثبتی به کودک ارائه دهند، الگوهایی که برای کودک خود آرزو می کنند.
اگر راههای گوناگونی را که مردم برای اعمالشان انتخاب می کنند زیر نظر داشته باشیم، مشاهده می کنیم که تقریباً همه از الگوی عامی پیروی می کنند، الگوهایی که متخصصان«مکانیزمهای شعور» نام نهاده اند. این مکانیزمها راههایی هستند که شخصیت انسان به وسیله ی آنها در برابر عدم امنیت، ترس یا اضطراب از خود دفاع می کند و فرقی ندارد که این مشکلات از تعارض درونی انسان ناشی شده است یا از ناسازگاری بین فرد و محیط، مکانیزمهایی مانند:
1-درونی کردن(8)2-همانندسازی(9)3-تصعید یا والایش(10)
مکانیزمهای سه گانه بالا، مکانیزمهایی هستند که انسانها از روز تولد تا آخر عمر آنها را به کار می برند.

درونی کردن

انسان برخی برداشت های عاطفی، عقاید، آرزوها و... را خود به خود فرا می گیرد و جذب می کند. این عمل نخست از طریق والدین و سپس از طریق اشخاص دیگر صورت می گیرد. حتی کودک زمانی که خیلی کوچک است عقاید و برداشت ها را فرا می گیرد. در جریان این فراگیری، وجدان کودک کم کم شکل می گیرد. اعتقادات والدین خود به خود تبدیل به اعتقادات فرزند می شود. البته این اعتقادات با افزایش تجربیات و تحصیلات فرد تغییر می کنند، اما این تغییرات نیز اساساً تحت تأثیر اشخاصی است که در محیط او بسر می برند.
درونی کردن از راههای مختلفی صورت می گیرد. اگر در جمعی شما تحت تأثیر واقع شوید، روح آن جمع در شما نفوذ می کند. اگر کسی را دوست داشته باشید، عقایدش را جذب می کنید و چون درونی کردن امری خود به خودی است، شخص خود جریان آن را تشخیص نمی دهد.
اگر برداشت های ما عینی باشد، باید بتوانیم آنگونه خود را ببینیم که دیگران ما را می بینند. معنی این سخن آن است که در قضاوت، به جای آنکه به پیش دانسته ها که معمولاً از منابع دیگری غیر از واقعیت به ما می رسند تکیه کنیم، باید کلیه دلایل موافق و مخالف مسئله را بررسی و سپس به داوری بنشینیم.

همانند سازی

بسیاری از پاسخهای آشکار، خصوصیات، واکنش های روانی، عاطفی و انگیزه های کودک در نتیجه یادگیری اجتماعی و پاداش در خانواده حاصل شده و کم و بیش در موقعیت های خارج از خانه نیز تعمیم می یابند. اما سایر خصوصیات و پاسخها به نظر می آید که بدون آموزش مستقیم یا پاداش کسب شوند و این از راه همانندسازی با دیگران است. وقتی کودک خود را با دیگری همانند می کند، اندیشه، رفتار و احساسش چنان است که گویی خصوصیات آن فرد، دیگر از آن خود اوست.
همانندسازی، مکانیسم اساسی در رشد شخصیت و اجتماعی شدن است. کودک به وسیله همانند سازی کردن با والدین خود، بسیاری از خصوصیات و شیوه های مهم رفتار، تفکر و احساس آنها را کسب می کند. کودک با همانندسازی، الگوی رفتاری خانوادگی خود را کسب می کند. بعلاوه از آنجا که والدین او غالباً نمایندگان و در نتیجه حاملین فرهنگ خود هستند، همانند سازی کودک با آنها، او را با نقش ها، انگیزه ها، آرمانها، ارزش ها، منعیات، اخلاقیات مناسب با گروه فرهنگی، طبقه اجتماعی و نقش خود در اجتماع آشنا می کند.
همانندسازی فرایندی است که شاید در تمام دوره ی زندگی ادامه دارد کودک همچنانکه رشد می کند به همانندسازی با والدین خود ادامه می دهد، اما با وسعت یافتن دنیای اجتماعی اش برای همانندسازی در میان همسالان، راهنمایان، معلمان، کتاب ها و... مدلهایی پیدا می کند و رفتار، خصوصیات و آرمانهای آنها را تقلید می کند. بدین ترتیب شخصیت کودک براساس یک سلسله طولانی از همانند سازی ها بنا خواهد شد. او از جنبه هایی شبیه والدین خود خواهد بود. از جنبه هایی با بعضی از دوستانش مشابه است. از نقطه نظرهای دیگر شبیه قهرمانان مورد علاقه اش است و از بعضی جهات به پزشکان، معلمان و افراد دیگری که مورد احترامش هستند، شبیه است. به خاطر همین همانند سازی ها است که شخصیت کودک دارای سازمانی پیچیده و منحصر به فرد خواهد بود.

تصعید یا والایش

در عمق درون بزرگسالان نیازهایی همانند نیازهای کودکان در فعالیتند. آنها عشق و توجه و آزادی برای انجام دادن کار مورد علاقه خود می خواهند. در جریان رشد، انسان می آموزد که چگونه این نیازها را با رفتاری برآورده سازد که از طرف مردم مورد تصویب باشد. برای زندگی کردن مطابق مقررات، آداب و رسوم و معیارهای اخلاقی، انسان باید بسیاری از انگیزش های خود را که با کششهایش در ارتباط هستند، والایش کند. به عبارتی دیگر چیزهایی را که انسان دوست دارد و از نظر شخصی یا اجتماعی مورد تصویب نیستند، باید به فعالیت های مورد قبول تغییر شکل دهد. والایش یعنی اینکه انسان، عشق و نفرت بدوی و حیوانی خود را به فعالیت هایی که مورد تصویب جامعه هستند، تبدیل کند. کسی که قادر به والایش نیست علائمی از بیماری روانی در او دیده می شود.
بیشتر فعالیت های روزانه انسان با والایش سرو کار دارد. والایش هرگز برای انسان تولید زحمت نمی کند چون بهترین چاره برای نیازهای بر نیاوردنی است.

پی‌نوشت‌ها:

1-Jean piaget
2-Kohlberg
3-Moral realism
4-Heins
5-Personality
6-Thomas
7-Chess
8-interiorisation
9-identification
10-Sublimation

منبع:نجاتی، حسین، (1388)، روانشناسی کودک، تهران، نشر بیکران، چاپ دهم.